

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَهُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ مَا تَشَاءُونَ وَاللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ بِالْحَمْدِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَكْبَرُ

مِنْكَ لَا تَرَى

بِالْوَيْلِ مِنَ اللَّهِ لِيَوْمَ تَأْتِي سَائِرًا

«أ تكون الخلافة

بالصحابية والقرابة؟»

سید محمد کاظم طباطبائی*

حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه، دو گونه نقل شده است. در چاپ محمد عبده و صبحی صالح این گونه آمده است:

واعجابه! ا تكونُ الخلافة بالصَّحابة و القَرابة؟

و در تصحیح فیض الاسلام و نسخهٔ ابن ابی الحدید، این گونه آمده است:

واعجبا! ا تكونُ الخلافة بالصَّحابة ولا تكون بالصَّحابة و القَرابة!؟

واعجبا، ان تكونُ الخلافة بالصَّحابة ولا تكون بالصَّحابة و القَرابة!

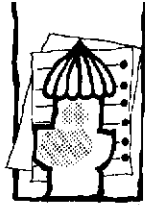
در سال های اخیر، بحث و جدل هایی دربارهٔ این حکمت نهج البلاغه، در گرفته و اتهام تحریف و دست اندازی در تصحیح متون، مطرح گردیده است که به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

قصد آن داریم که با بررسی اسباب صدور کلام از امام علی (ع) و جمع کردن نقل های

* محقق حوزه علمیه قم.

۱. نهج البلاغه، تصحیح: علینقی فیض الاسلام، حکمت ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید،

ج ۱۸، ص ۴۱۶ (حکمت ۱۸۵).



متفاوت آن، قول صحیح را ترجیح دهیم. این متون، اولاً: قابل بحث سندی نیستند (چون هیچ یک سند ندارند)؛ ثانیاً یک متن، حتی اگر سند صحیح هم داشته باشد، نباید از حیطة نقد متن، خارج شود.

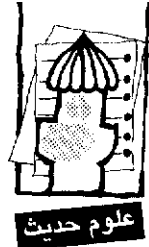
آن گاه که پیامبر (ص) به ملکوت اعلیٰ پر کشید و در جنة الماوی سکنای گزید، جامعه نوپا و نو بنیاد اسلامی، در تب و تاب افتاد. امام علی (ع) و بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر (ص)، مثل عباس بن عبدالمطلب و فرزندان، به تجهیز و تدفین نبی اعظم، مشغول شدند. دیگرانی که در پی به دست آوردن جاه و مقام بودند، سعی در آماده سازی زمینه برای خلافت خود داشتند و بیماری چند روزه پیامبر (ص)، فرصت را برای آنان، آماده کرده بود. ممانعت از نوشتن وصیت نامه توسط پیامبر (ص) به گونه ای بسیار عجیب و موهن، و تأخیر انداختن حرکت سپاه آسامه - علی رغم تأکیدهای مکرر پیامبر (ص) - از مواردی است که در متون معتبر حدیثی و تاریخی آمده است. این دو عمل - که خلیفه دوم به گونه شاخصی در آنها نقش داشت - حاکی از زمینه چینی هایی برای در دست گرفتن خلافت از طرف بعضی از مهاجران است.

از سوی دیگر، گروهی از انصار به رهبری سعد بن عباد، در صدد بودند تا خلافت پیامبر (ص) را به خود منتقل سازند. آنان در سقیفه بنی ساعده، گرد آمده بودند تا در این باره صحبت کنند. با توجه به اختلاف دیرینه قبایل اوس و خزرج، طبیعی بود که مذاکرات آنان، نتیجه ای نداشته باشد.

آن گاه که عمر از تجمع انصار در سقیفه آگاهی یافت، به سراغ ابوبکر - که در خانه پیامبر (ص) بود - رفت و او را خبر کرد. آن دو به اتفاق ابو عبیده جراح، به سقیفه بنی ساعده رفتند تا در مباحثات مربوط به تعیین خلیفه، شرکت جویند. در این جلسه، سخنانی بین مهاجران و انصار، رد و بدل شد. ابوبکر، سخنانی گفت که به گفته عمر، او نیز قصد داشت همان سخنان را بیان کند.

انصار که ظاهراً در مقابل احتجاجات و استدلالات مهاجران، جوابی نداشتند، عقب نشینی کردند و به: «منا امیر و منکم امیر» هم راضی شدند. طبیعی بود که این





پیشنهاد بسیار خطرناک، از طرف مهاجران، قبول نشود. آنها تأکید داشتند که خلافت پیامبر (ص) به مهاجران انتقال می‌یابد و انصار، در آن، صاحب حق نیستند.

حادثه‌ای که موجب تقویت موضع مهاجران و تضعیف جناح انصار گردید، اختلاف بین انصار بود. قبیلهٔ اوس - که تیره‌ای از انصار بودند و مخالفت دیرینه‌ای با قبیلهٔ خزرج داشتند - به طرفداری از مهاجران پرداختند. این موضعگیری، باعث شد که انصار، به کناری روند و مهاجران، قدرت را در دست بگیرند.

عجیب آن که در این تجمّع، هیچ صحبتی از وصایای مکرّر پیامبر (ص) در تعیین وصی خود، به میان نیامده است و حتی با آن که بیش از هفتاد یا ۸۲ روز از حادثهٔ غدیر نمی‌گذشت،^۲ کسی از آن واقعهٔ عظیم، یاد نکرد و این، نکته‌ای عجیب، ولی پند آموز است. این یاد نکردن و یا نپذیرفتن، موجب آن شد که جامعهٔ اسلامی، خسارتی را متحمل شود که قابل جبران نباشد.

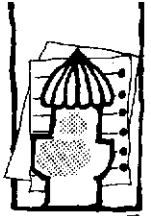
بررسی موضعگیری امام علی (ع) در مقابل جریان سقیفه، محتاج به نوشتاری خاص است و ما در این جا تنها به دو کلام از حضرت، اشاره کرده، یکی از آنها را بررسی خواهیم کرد. یک. آن گاه که مباحثات سقیفه برای امام علی (ع) نقل شد، ادّعای انصار را مردود دانسته، استدلال جدیدی را مطرح کرد. به این گزارش توجه کنید:

لَمَّا انْتَهتْ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنَاءَ السَّقِيْفَةِ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) قَالَ (ع): مَا قَالَتْ الْاَنْصَارُ؟ قَالُوْا: قَالَتْ: مَنَا امِيْرٌ وَ مَنكُمُ امِيْرٌ. قَالَ (ع): «فَهَلَّا» اِحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) وَصِيَّ بَانَ يَحْسَنُ اِلَى مُحْسِنِهِمْ وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِهِمْ؟^۳ قَالُوْا: وَ مَا فِيْ هَذِهِ مِنَ الْحِجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (ع): «لَوْ كَانَتْ الْاِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةَ بِهِمْ».^۳

۲. طبق نقل مشهور شیعه که رحلت پیامبر را در ۲۸ صفر سال یازدهم می‌دانند، ایشان هفتاد روز پس از واقعهٔ غدیر، رحلت کرده است و طبق نقل مشهور اهل سنت و قول بعضی از اعظام شیعه که رحلت پیامبر (ص) را در دوازدهم ربیع الاول می‌دانند، حداکثر ۸۲ روز از آن واقعه گذشته بوده است.

۳. نهج البلاغه، خطبهٔ ۶۷؛ خصائص الائمة (ع)، ص ۸۶؛ نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۹.





و در کتاب نثرالدر، در ادامه این مطالب، آمده است:

فبلغ ذلك عمر بن الخطاب، فقال: ذهبت والله عنا ولو ذكرناها ما احتجنا إلى غيرها.^۴

علی(ع)، ادعای انصار را مردود دانست؛ همچنان که استدلال مهاجران را نیز ناتمام دانست. در ادامه خطبه ۴۷ نهج البلاغه آمده است:

ثم قال: فماذا قالت قريش؟ قالوا: احتجت بأنّها شجرة الرسول(ص) فقال(ع): احتجّوا بالشجرة واضاعوا الثمرة.

دو. کلام دیگری که امام(ع) در ردّ ادعای مهاجران و خلفای تازه به قدرت رسیده فرمود، همان است که مورد بحث و کنکاش ما قرار دارد. این کلام امام(ع)، چهارگونه گزارش شده است:

۱. تكون الخلافة بالصحابة و القرابة؟^۵

۲. تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة؟^۶

۳. تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالقرابة؟^۷

۴. تكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالقرابة و النص؟^۸

با توجه به آن که این متون، گزارش یک قضیه خارجی است، پس بی گمان، یکی از این چهار سخن از امام(ع) صادر شده است و مسلماً نمی توان بر این باور بود که امام، هر چهار سخن را فرموده است. بنابراین، صحیح آن است که در جریان نقل حدیث، کلام

۴. نثرالدر، ج ۱، ص ۲۷۹.

۵. نهج البلاغه، تصحیح: صبحی الصالح، حکمت ۱۹۰؛ نهج البلاغه، محمد عبده، حکمت ۱۹۰.

۶. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۸۱؛ نهج البلاغه، تصحیح: واعظزاده، حکمت ۱۹۱؛ شرح

نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۴۱۶ (حکمت ۱۸۵)؛ خصائص الاثمة، ص ۱۱۱؛ مصادر

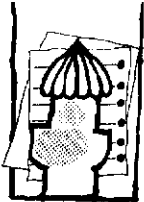
نهج البلاغه و آسانیده، ج ۴، ص ۱۵۲ (ح ۱۹۰)؛ غررالحکم، ح ۱۰۱۲۳.

۷. کتاب التمجیب، الکراجکی، ص ۱۲.

۸. خصائص الاثمة، ص ۱۱۱. در این کتاب آمده است: «وقال(ع) فی شأن الخلافة: و اعجبا! تكون

الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابه؟ و یروی: و القرابة و النص».





امام (ع)، به صورت های مختلفی روایت شده است. این تبدیل، یا به واسطه جواز و شیوع «نقل به معنا» بوده و یا بر اثر سهو روایت کنندگان، پدید آمده است. همچنین ممکن است بعضی عمدآ به این تغییر و تبدیل، دست یازیده باشند.

جمله سوم، با جمله دوم، تعارضی ندارد و می توان آن دو را واحد فرض کرد. بنابراین، تعارض، در سه جمله اول و دوم و چهارم خواهد بود.

بعد از انتشار نهج البلاغه با تصحیح محمد عبده و همچنین تصحیح صبحی صالح (که جمله اول را انتخاب کرده اند)، حملات زیادی نسبت به آنان صورت گرفته و آنان متهم به تحریف نهج البلاغه شده اند. جمعی از محققین معاصر شیعه - که قائل به صدور «اتکون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة والقراة!» هستند - ضمن اعتراض به محمد عبده و صبحی صالح، متن انتخابی آنان را غلط دانسته اند. مثلاً در کتاب بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة^۹ پس از نقل متن منتخب محمد عبده آمده است:

و هو غلط واضح.^{۱۰}

مؤلف کتاب مصادر نهج البلاغة و آسانیده نیز گفته اند:

ولاریب ان ذلك غلط واضح و تحریف بین.^{۱۱}

همچنین محقق محترم کتاب شرح الاخبار^{۱۲} و مؤلف محترم کتاب تصنیف نهج البلاغة^{۱۳} و محقق محترم نهج البلاغة نفیس بنیاد نهج البلاغة^{۱۴} و مؤلف محترم کتاب

۹. این کتاب، تالیف علامه محمد تقی شوشتری است که تمامی عمر پربرکت خود را صرف تحقیق و تتبع در رجال، حدیث و فقه کرد. کتاب بهج الصباغة یکی از بهترین شروح نهج البلاغة است. امتیاز خاص آن، جمع آوری و شرح موضوعی کلمات امام علی (ع) در نهج البلاغة است. مثلاً تمامی سخنان امام (ع) در مبحث توحید، یکجا و در کنار هم آمده اند.

۱۰. بهج الصباغة، ج ۴، ص ۳۶۱.

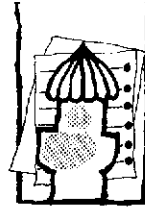
۱۱. مصادر نهج البلاغة و آسانیده، ج ۴، ص ۱۵۲.

۱۲. شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۵۰.

۱۳. جناب آقای لیب بیضون در کتاب ارزشمند تصنیف نهج البلاغة (ص ۴۱۴).

۱۴. نهج البلاغة، تصحیح: محمد واعظ زاده خراسانی، تهران: مؤسسه نهج البلاغة، ص ۱.





الإمام علی(ع)^{۱۵} نیز همین گونه سخن گفته اند. شاید مفصل ترین بحث در این مورد، در کتاب نهج السعادة آمده باشد. دانشمند محترم و سخت کوش، علامه محمد باقر محمودی نوشته اند:

و اعجب من عمل اصحاب السقیفة، تحریف ابناء النابغة هذا الكلام الشريف من طبعة مصر من كتاب نهج البلاغة و لم یلتفت المساکین أن الشرق والغرب مشحونان بنسخ نهج البلاغة مفردة و مشروحة، مطبوعة و مخطوطة و فی جميعها ذکر هذا الكلام على نهج الصواب و لم يدروا أن تحریف هذا لا یصلح ما افسده الدهر من خلفائهم؛ لان الكلام مروى فی غیر نهج البلاغة ایضاً و لأن شواهد هذا المعنی كثيرة و ردائل سلفهم جمّة غفيرة. ثم لو كان أصل هذا الكلام هكذا، فاي معنى لإلحاق الأشعار الثالیه به؟ و ای مورد للإستعجاب بکیفونة الخلافة بالصحابة و القرابة؟!^{۱۶}

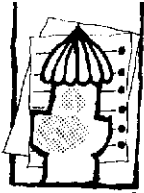
احتمالاً تنها محققى که متن مورد اشاره محمد عبده و صبحى صالح را تأیید کرده است، دانشمند گران مایه، استاد علامه جعفر مرتضى عاملی است که در چاپ اول کتاب الحیاة السیاسیه للإمام الرضا(ع)، ضمن پاورقى بلندی، آن را بیان کرده است؛ لیکن ایشان هم در چاپ دوم همین کتاب، مطلب قبلى را حذف کرده و متن جدیدی مطابق نظر محققان ذکر شده، آورده است.^{۱۷}

۱۵. الامام علی(ع)، احمد رحمانى همدانى، ص ۵۶۵.

۱۶. نهج السعادة، ج ۴، ص ۱۹۶.

۱۷. الحیاة السیاسیه للإمام الرضا(ع)، ص ۵۶. چاپ اول این کتاب (قم: دارالتبلیغ الاسلامی، ۱۳۹۸ق)، مقایسه شود با چاپ دوم (قم: انتشارات جامعه مدرسین). نکته جالب این که مؤلف محترم، در صدد بیان این مطلب است که خلافت، دائر مدار صلاحیت و اهلیت است و هیچ ارتباطی به قرابت با پیامبر(ص) ندارد؛ وی در چاپ جدید این کتاب می گوید: «و علی کل فلقد انکر علی(ع) مبدا استحقاق الخلافة بالقرابة و الصحابة اشدّ الإنكار، فقد جاء فی نهج البلاغة قوله(ع): «واعجبا! ا تكون الخلافة بالصحابة و القرابة؟». هكذا فی نهج البلاغة شرح محمد عبده، و لكن الظاهر هو أنها محرقة و أن الصحيح هو ما فی نسخة ابن أبی الحدید و هی هكذا: «واعجبا ان تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة!!» (علامات تعجب، از متن کتاب است). ذیل کلام، دقیقاً خلاف صدر آن است.





شاید این حجم انبوه اعتراض، انسان را متقاعد کند که نظر این جمع پژوهنده را - که انصافاً حق بزرگی برگردن جامعه اسلامی و ما نوآموزان دارند - بپذیرد و از کاوش بیشتر، خود داری کند؛ لیکن چون به نظر می‌رسد این مبحث، جای تحقیق بیشتری دارد، نکاتی را یادآوری می‌کنیم؛ باشد که محققان دیگر نیز راهنمای ما باشند.

نکته‌هایی روشنگر

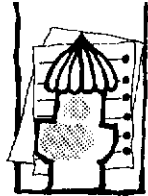
یک. ملاک خلافت چیست؟ آیا صحابی بودن یا قرابت داشتن با پیامبر(ص)، شرط کافی یا لازم برای جانشینی اوست؟ و یا این که جانشینی پیامبر(ص)، منوط به صلاحیت و اهلیت است که شناختن آن، در حیطة عقول مردمان نیست و بنابراین، محتاج نصّ الهی است؟

مبنای شیعه، مؤید مبنای دوم است. تأکیدات مکرر امام بر این که جانشینی پیامبر(ص) حقّ او بوده و غضب شده، بدان خاطر است که او در مشروعیت امامت، به نص، باور دارد و بدان، تأکید می‌ورزد. سفارش مکرر پیامبر(ص) در طی دوران رسالت، خصوصاً در سالیان آخر و بالاخص در جریان غدیر خم نیز دالّ بر این نظر است. آیات «یا ایّها الرسول بلّغ ما أنزل الیک من ربّک» و «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» هم طبق این مبنا، تفسیر صحیح خواهند یافت. این، مطلبی است که نمی‌تواند در میان شیعه مخالفی داشته باشد و بحث و تفصیل آن نیز مجالی دیگر می‌طلبد.

بنابراین، شایسته و بایسته است که امام(ع)، از اصحاب سقیفه، چه مهاجر و چه انصار، به نحو استفهام انکاری سؤال کنند که «أتکون الخلافة بالصحابة والقراة؟».

دو. کسانی که قائل به صدور «أتکون الخلافة بالصحابة ولا تکون بالصحابة والقراة؟» هستند نیز مثل هر شیعه دیگری، مبنای بالا را قبول دارند و بدان معترف اند؛ لکن در توجیه متن یاد شده می‌گویند: امام علی(ع)، «جدال به احسن» را پیشه کرده است؛ یعنی اگر چه امام در تحقیق امامت، به نصّ باور دارد و بر آن تأکید می‌ورزد؛ اما در فضایی سخن می‌گوید که حقایق، دگرسان شده و کسی این حقیقت را نمی‌پذیرد. امام، با صاحبان سقیفه، به جدال احسن پرداخته و فرموده: «اگر شرط خلافت، صحابی بودن تواند بود،





چرا افزون بر آن، قرابت با پیامبر (ص) نباشد؟؛ یعنی صحابی بودن با قرابت پیامبر (ص)، وقتی با هم همراه شدند، دارنده آنها، اولی خواهد بود.

این استدلال، اگرچه بهترین توجیه برای انتخاب جمله «اتكون بالخلافة بالصحابة و لاتكون...» است، ولی از جهاتی نااستوار است:

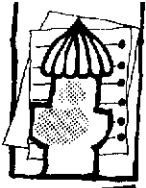
الف. در مباحثات سقیفه بین مهاجران و انصار، انصار به همراهی و یاری پیامبر (ص) و زحماتی که در راه اسلام متحمل شدند، تمسک می کردند و در مقابل، ابوبکر و عمر، صحابی بودن را کافی نمی دانستند و علاوه بر آن، قرابت پیامبر (ص) را نیز شرط لازم برای خلیفه پیامبر (ص) دانستند. بعضی از قریش، در مقابل انصار قرار گرفته بودند و به قرابت با پیامبر (ص) استناد می کردند. ادعای آنان این بود که خلیفه پیامبر باید از نزدیکان او باشد و فرهنگ عربی نمی پذیرد که جانشین پیامبر (ص)، از غیر خاندان او باشد.

به این متن تاریخی که توصیف ماجرای سقیفه و سخنان انصار و مهاجران و استدلالات آنهاست، توجه کنید:

قال سعد بن عبادة: يا معشر الأنصار! لكم سابقة في الدين و فضيلة في الإسلام ليست لقبيلة من العرب؛ إن محمداً (ص) لبث بضع عشرة سنة في قومه يدعوهم إلى عبادة الرحمن و خلع الأنداد و الأوثان، فما آمن به من قومه إلا رجال قليل، و كان ما كانوا يقدرون على أن يمنعوا رسول الله و لا أن يعزوا دينه، و لا أن يدفعوا عن انفسهم ضيماً عموماً به، حتى إذا أراد بكم الفضيلة ساق إليكم الكرامة و خصكم بالنعمة، فرزقكم الله الإيمان به و برسوله، و المنع له و لأصحابه، و الإعزاز له و لدينه، و الجهاد لأعدائه، فكتتم أشد الناس على عدوة منكم، و أثقله على عدوة من غيركم، حتى استقامت العرب لامر الله طوعاً و كرهاً، و أعطى البعيد المقادة صاغراً داخراً، حتى آمنخ الله - عز و جل - لرسوله بكم الأرض، و دانت بأسيا فكم له العرب، و توفاه الله و هو عنكم راضٍ بكم قرير عين. استبدوا بهذا الامر؛ فإنه لكم دون الناس.

فاجابوه بأجمعهم أن: قد وقفت في الرأي، و أصبت في القول، و لن نعدو ما





رايت، و نو ليك هذا الامر؛ فإنك فينا مَقْتَعٌ و لصالح المؤمنين رضى .

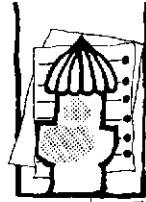
ثم إنهم تراءوا الكلام بينهم، فقالوا: فإن أبت مهاجرة قريش . فقالوا: نحن المهاجرون و صحابة رسول الله الأوكون، و نحن عشيرته و اولياؤه، فعلام تنازعونا هذا الامر بعده؟ فقالت طائفة منهم: فإننا نقول إذا: «منا أمير و منكم أمير»، و لن نرضى بدون هذا الامر أبداً . فقال سعد بن عبادة حين سمعها: هذا أول الوهن!

و اتى عمر الخبير، فاقبل إلى منزل النبي (ص)، فارسل إلى أبى بكر، و ابوبكر فى الدار و على بن أبى طالب (ع) دائب فى جهاز رسول الله (ص)، فارسل إلى أبى بكر أن اخرج إلى، فارسل إليه: إنى مشغول . فارسل إليه أنه قد حدث أمر لا بد لك من حضوره، فخرج إليه فقال: اما علمت أن الانصار قد اجتمعت فى سقيفة بنى ساعدة يريدون أن يولوا هذا الامر سعد بن عبادة، و احسنهم مقالة من يقول: «منا أمير و من قريش أمير؟» . فمضيا مسرعين نحوهم، فلقيا ابا عبيدة بن الجراح، فتماشوا إليهم ثلاثهم، فلقبهم عاصم بن عدى و عويم بن ساعدة، فقالا لهم: ارجعوا؛ فإنه لا يكون ما تريدون . فقالوا: لا نفعل . فجاؤوا و هم مجتمعون .

فقال عمر بن الخطاب: آتيناهم - و قد كنت زورت كلاماً أردت أن أقوم به فيهم -، فلما ان دفعت إليهم ذهب لتبتدى المنطق، فقال لى ابوبكر: رويداً حتى اتكلم، ثم انطق بعد بما احببت . فنطق، فقال عمر: فما شىء كنت أردت أن أقوله إلا و قد اتى به أو زاد عليه .

فقال عبد الله بن عبد الرحمان: فبدا ابوبكر فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال: إن الله بعث محمداً رسولاً إلى خلقه، و شهيداً على أمته، ليعبدوا الله و يوحدوه، و هم يعبدون من دونه آلهة شتى، و يزعمون أنها لهم عنده شافعة، و لهم نافعة، و إنما هى من حجر منحوت، و خشب منجور، ثم قرأ: «ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم و لا ينفعهم و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله» و قالوا: «ما تعبدهم إلا





لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»، فعظم على العرب أن يتركوا دين آبائهم، فخصَّ الله المهاجرين الأوَّلين من قومه بتصديقه و الإيمان به و المؤاساة له، و الصبر معه على شدة أذى قومهم لهم و تكذيبهم إياهم، و كلَّ الناس لهم مخالف زارٍ عليهم، فلم يستوحشوا لقلَّة عددهم و شنف الناس لهم، و إجماع قومهم عليهم، فهم أوَّل مَنْ عبد الله في الأرض، و آمن بالله و بالرسول، و هم أولياؤه و عشيرته و أحقَّ الناس بهذا الأمر من بعده، و لا ينازعهم ذلك إلا ظالم.

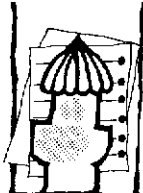
و انتم - يا معشر الأنصار! - مَنْ لا يُنكِر فضلهم في الدين، و لا سابقتهم العظيمة في الإسلام، رضيكُم الله انصاراً لدينه و رسوله، و جعل إليكم هجرته، و فيكم جلة أزواجه و أصحابه، فليس بعد المهاجرين الأوَّلين عندنا أحد بمنزلتكم، فنحن الأمراء و انتم الوزراء، لا تُفتاتون بمشورة و لا نقضى دونكم الأمور.

فقال الحُبَاب بن المنذر بن الجموح، فقال: يا معشر الأنصار! املكوا عليكم أمركم؛ فإنَّ الناس في فينكم و في ظلكم، و لن يجترئ مجترئ على خلافكم، و لن يصدر الناس إلا عن رأيكم، انتم أهل العزَّ و الثروة، و أولو العدد و المنعة و التجربة و ذور الباس و النجدة، و إنما ينظر الناس إلى ما تصنعون، و لا تختلفوا فيفسد عليكم رأيكم، و يتقضى عليكم أمركم، فإن أبي هؤلاء إلا ما سمعتم، فمنّا أمير و منهم أمير. فقال عمر: هيهات، لا يجتمع اثنان في قرن! و الله لا ترضى العرب أن يؤمروكم و نبئها من غيركم؛ و لكنَّ العرب لا تمتنع أن تولي أمرها من كانت النبوة فيهم و كى أمورهم منهم؛ و لنا بذلك على من أبى من العرب الحجَّة الظاهرة و السلطان المبين. من ذا ينازعنا سلطان محمد و إمارته - و نحن أولياؤه و عشيرته - إلا مدلِّ باطل، أو متجانف لإثم، و متورِّط في هلكة ...^{١٨}

اگر به استدلالات انصار توجه کنیم، می بینیم که آنان به حمایت خود از پیامبر (ص) و نقش خود در شکل گیری جامعه اسلامی می بالند و واهمه آنان از این است که قریش، به قرابت خود با پیامبر (ص) تکیه کند. دقیقاً همین نقطه اتکا، در کلمات ابوبکر و عمر آمده

١٨. تاریخ الطبری، ج ٣، ص ٢١٨-٢٢٠؛ الکامل فی التاریخ، ج ٢، ص ١٢-١٣ (ابی عمره انصاری).





است. ابوبکر در توصیف صلاحیت مهاجران برای جانشینی پیامبر (ص) می گوید:

فهم أول من عبد الله في الأرض، و آمن بالله و بالرسول، و هم أولياؤه و عشيرته
و أحقّ الناس بهذا الأمر من بعده، و لا ينازعهم ذلك إلا ظالم.

همچنین عمر در رد کلام «منا امیر و منکم امیر» گفته است:

هیهات، لا یجتمع اثنان فی قرن! واللّٰه لا ترضی العرب أن یؤمروکم و نبیها من
غیرکم؛ ولكنّ العرب لا تمتنع أن تولی أمرها من كانت النبوة فیهم و ولیّ أمورهم
منهم، و لنا بذلك علی من أبی من العرب الحجّة الظاهرة و السلطان المبین. من
ذا ینازعنا سلطان محمّد و إمارته. و نحن أولیاءؤه و عشیرته. إلا مُدْلِ بِباطل، أو
متجانف لإثم، و متورّط فی هلكة.

همان گونه که ملاحظه می شود، عمر و ابوبکر، به مصاحبت و قرابت استدلال
کرده اند. آیا صحیح است که امام در ردّ آنها بفرماید: «أ تكون الخِلافة بالصحابة و لا تكون
بالصحابة و القرابه»؟ این که همان حرف ابوبکر و عمر در مقابل انصار است و تعجّبی ندارد!
ابن ابی الحدید که متوجّه این اشکال بوده است، کلام امام (ع) را ردّ کلام عمر می داند
و می گوید:

لأنّ أبابکر لمّا قال لعمر: امدد یدک. قال له عمر: أنت صاحب رسول الله فی
المواطن کلّها، شدتها و رخاؤها، فامدد أنت یدک.^{۱۹}

توجّه به کلام عمر - که در صفحات پیشین نقل شد و او استدلال به قرابت کرده
بود-، بطلان این ادعا را روشن می کند.

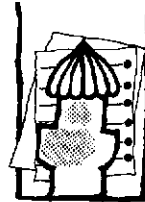
ب. آن گاه که جریان سقیفه را به امام (ع) گزارش کردند، از استدلالات طرفین سؤال
کرد که در اوّل نوشتار، بدان اشاره شد. در آن متن آمده است:

فماذا قالت قریش؟ قالوا: احتجّت بانّها شجرة الرسول (ص). فقال (ع): احتجّوا
بالشجرة و أضعوا الثمرة!^{۲۰}

۱۹. شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۴۱۶.

۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۶۷؛ خصائص الأئمة، ص ۸۶.





ملاحظه کنید که استدلال قریش به قرابت و «شجره الرسول» بودن است. آیا صحیح است که علی (ع) در رد آنان، قرابت را در کنار صحابی بودن مطرح کند؟
ج. آن گاه که علی (ع) را به مسجد کشاندند و می خواستند به زور از امام (ع) بیعت گیرند، با آنان به بحث پرداخت و فرمود:

انا احق بهذا الامر منكم، لا ابايكم و انتم اولى بالبيعة لي. اخذتم هذا الامر من الانصار، و احتججتم عليهم بالقرابة من رسول الله، فاعطوكم المقادة و سلموا إليكم الإمارة، و انا احتجج عليكم بمثل ما احتججتم به على الانصار، فانصفونا إن كنتم تخافون الله من انفسكم، و اعرفوا لنا من الامر مثل ما عرفت الانصار لكم، و إلا فبؤروا بالظلم و انتم تعلمون.

فقال عمر: إنك لست متروكاً حتى يتابع. فقال له عليّ: احلب - يا عمر - حلباً لك شطره.^{۲۱}

د. امام علی (ع)، در یکی از نامه های خود به معاویه، از جریان سقیفه یاد کرده و فرموده است:

قالت قریش: «منأ امیر» و قالت الانصار: «منأ امیر». فقالت قریش: «منأ محمد رسول الله، فنحن احق بذلك الامر». فعرفت ذلك الانصار، فسلمت لهم الولاية و السلطان. فاذا استحقوها بمحمد (ص) دون الانصار، فانا اولى الناس بمحمد، احق بها منهم.^{۲۲}

ه. در نامه ۲۸ نهج البلاغه آمده است:

لما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة برسول الله (ص) فلجوا عليهم؛ فإن يكن الفلج به فالحق لنا دونكم.

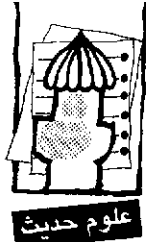
و. شعری که سید رضی در نهج البلاغه و خصائص الائمة نقل کرده و آن را هم

۲۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱، کتاب الردة، ص ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۴۷.

۲۲. وقعة صفین، ص ۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۸؛ المناقب، الخوارزمی، ص ۲۵۲؛ بحار الانوار،

ج ۳۳، ص ۱۱۰.





مضمون کلام امام علی (ع) دانسته است نیز نشان دهنده آن است که مهاجران، به قرابت استدلال کرده اند و امام در برابر آنان، به اقرب بودن خود، استدلال می کند:

وإن كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولى بالنبی و اقرب. ۲۳

ز. امام باقر (ع) نیز در کلامی می فرماید:

إن رسول الله (ص) قبض و قد أخبرنا اولى الناس بالناس. فتملات علينا قریش

حتى أخرجت الامر عن معدنه واحتجت على الانصار بحقنا و حجتنا.

ح. مرحوم کراچکی در کتاب ارزشمند التمعجب، آورده است:

و من العجب قول القریش ان الخلافة لا تكون الا من حيث النبوة و انما يستحقها

بذلك لان رسول الله (ص) من قریش و لم يقل لها احد في الحال ان بنی هاشم

اولی منكم بها علی هذه الجهة؛ لان النبی من بنی هاشم. ۲۴

سه. ذکر این نمونه ها برای آن بود که نشان دهیم بحث شایستگی جانشینی پیامبر (ص)

به واسطه قرابت با او، بحث جدیدی نبوده است که تعجب برانگیز باشد؛ بلکه استدلالی

بوده است که توسط بعضی از قریش مطرح شده و آنان را به موفقیت نیز رسانده است.

بنابراین، تکرار آن ادعا از طرف امام علی (ع)، موجه نیست.

چهار. نکته دیگری که می توان در توجیه «اتكون الخلافة بالصحابة و لا تكون

بالصحابة و القرابة؟» اضافه کرد، آن است که ابوبکر و عمر، به قرابت و عشیره بودن

استدلال کرده اند و امام (ع) به اقربیت استدلال می کند. معنای کلام علی (ع) این است که

اگر صحابت و قرابت، ملاک جانشینی پیامبر تواند بود، پس کسی که سابقه بیشتری در

اسلام دارد و نزدیکی بیشتر نسبی هم دارد، برای خلافت سزاوارتر است. شعری هم که

سید رضی پس از این عبارت نقل کرده، مؤید این سخن است.

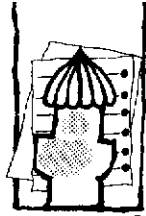
در پاسخ می گوئیم: مسلماً کلام «اتكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و

القرابة؟»، محتمل چنین معنایی نیست. حتی تاویل کلام به چنین معنایی نیز ممکن

۲۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۹؛ خصائص الائمة، ص ۶۸.

۲۴. التمعجب، ص ۱۳.





نیست، خصوصاً آن که سخن «امام البلغاء و الفصحاء» باشد.

پنج. آیا می توان احتمال داد که امام علی (ع)، در صدد ردّ ادّعی انصار بوده است که برای جانشین پیامبر (ص)، به صحابی بودن استدلال می کردند؟

در پاسخ باید گفت: این احتمال هم بسیار بعید است؛ چون انصار، از ابتدا تسلیم بودند و حتی پیش خود نیز احتمال می دادند که قریش به قرابت با پیامبر (ص) استدلال کنند. بنابراین، در مقابل آنان احتیاجی به «وا عجباً...» نخواهد بود. به علاوه، همین استدلال، توسط ابوبکر و عمر مطرح شده بود و تکرار آن توسط امام علی (ع)، لازم نبود. دیگر این که در مجادلات سقیفه، ابوبکر و عمر، پیروز شده و انصار، شکست خورده بودند. اکنون دیگر جای ضربه زدن به انصار مغلوب نبود؛ بلکه باید با قریش غالب، بحث می شد.

شش. گزیده سخن آن که:

- امامت، منصبی الهی است و تحقیق آن، به نصّ است و مشروعیت خود را از مردم نمی گیرد و امام علی (ع)، بدین اصل، باوری استوار دارد.
- حمل «اتكون الخلافة بالصحابة ولا تكون بالصحابة و القرابة؟» بر جدال احسن، ناستوار است.

- بنابراین، شایسته است که متن مندرج در خصائص الأئمة را نقل صحیح کلام امام (ع) در آن هنگامه بدانیم که فرموده باشد: «أ تكون الخلافة بالصحابة و القرابة و لا تكون بالصحابة و القرابة و النص؟».

- از این که بگذریم، متن محمد عبده و صبحی صالح، پذیرفتنی تر است؛ یعنی کلام امام (ع) استفهام انکاری است که «مگر خلافت منوط به صحابت و قرابت است» که شما بدان استدلال می کنید؟! و معنایش این است که خلافت، دائرمدار نصّ الهی است.

- و آخر، این که جمله «أ تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة» توجیهی ندارد.

